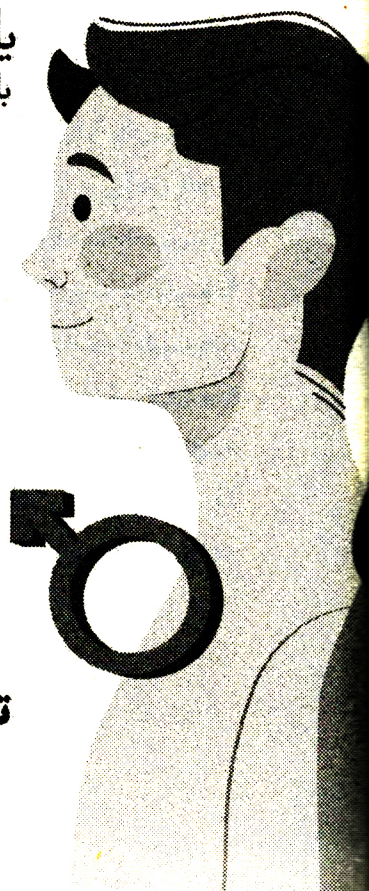


هلن فیشر

چرا او؟

یافتن عشق واقعی
با درک تیپ‌های شخصیتی



ترجمه‌آناهیتا ناهید

فهرست

۱. به مادر طبیعت گوش بسپاریم: چرا او؟..... ۷
۲. تیپ شخصیتتان را پیدا کنید: تست تیپ شخصیت..... ۳۱
۳. با تقدیرتان کنار بیایید: تاس طبیعت و دست تقدیر..... ۴۱
۴. جام زندگی را تا آخرین جرعه سر بکش: کاشف..... ۶۷
۵. ستون جامعه: سازنده..... ۹۷
۶. همیشه به سوی ستارگان: مدیر..... ۱۲۷
۷. فیلسوف شاه: مذاکره‌کننده..... ۱۵۵
۸. همبازی، همیار، همفکر و همدل: علل شیمیایی قرار ملاقات..... ۱۸۵
۹. عاشق شدن: قیف..... ۲۱۱
۱۰. معشوق راستین: چگونه عاشق می‌شویم..... ۲۳۷
۱۱. شیمی را به کار بگیرید: اندرزی از طرف طبیعت..... ۲۸۵

من بزرگم.
کثرت‌هایی در من نهفته است.
والد ویتمن

به مادر طبیعت گوش بسپاریم: چرا او؟

زین پس باران را حس نخواهید کرد، زیرا هر یک سرپناهی برای دیگری
خواهید بود.

زین پس سرما را حس نمی‌کنید، زیرا گرمابخش یکدیگر خواهید بود.
زین پس احساس تنهایی نخواهید کرد، زیرا همدمی در کنار خود دارید.
اکنون به منزلگاهتان بروید و در کنار یکدیگر بخورید و بیاشامید.
روزهایتان دراز باد، به درازای عمر زمین.

پیش از این‌که این ترانه عروسی را در سال ۲۰۰۶ در لاجولای

کالیفرنیا بشنوم، سرخپوستان آپاچی جنوب غربی قرن‌ها آن را می‌خواندند. غروب تابستانی ژوئن بود و آسمان، آبی و صورتی شده بود. روی صندلی تاشویی در طبقه دوم رستوران لوکس ایتالیایی نشسته بودم، بوی دریا از پنجره داخل می‌آمد. آقای مسن خطبه عقد را می‌خواند که ترکیبی از آیین مسیحی، یهودی و مراسم سنتی آپاچی‌ها بود. پاتریک و سوزان، در لباس عروسی می‌درخشیدند. آن‌ها نخستین زوجی بودند که بعد از آشنایی در سایت همسریابی کمستری^۱ (که در طراحی آن، کمک کرده بودم) با هم ازدواج می‌کردند.

پاتریک در نیواورلئان روزنامه‌نگار بود تا این‌که در سال ۲۰۰۶ کارش، خانه‌اش و همه دارایی‌اش را در طوفان کاترینا از دست داد. در فوریه ۲۰۰۶ به غرب رفت و پیش بستگانش در لس‌آنجلس اقامت گزید. چند روز بعد از اقامتش عضو سایت کمستری شد و نخستین مورد پیشنهادی را دریافت کرد: سوزان، وکیلی بود که در لاجولا زندگی می‌کرد. شب اول آن‌ها سه ساعت تلفنی صحبت کردند، در آخر همان هفته همدیگر را دیدند و خیلی زود، با اشتیاق تمام، عاشق هم شدند.

چندی بعد، در عصری دل‌انگیز و بهاری، که به پاریس رفته بودند، پاتریک او را بالای برج ایفل برد و از او خواستگاری کرد. زن جوان با لبخند جواب مثبت داد. خوب، حالا من در رستوران ایتالیایی لوکسی، در لاجولا با پنجاه نفر دیگر از دوستان و آشنایان در جشن عروسیشان نشسته‌ام. خیلی دوست دارم دوروبر آدم‌های عاشق باشم. انگار انرژی‌شان مسری است. از همان اول که داماد به مراسم عروسی آمد، این را می‌شد حس کرد. داخل شد و فضا را با سرزندگی و جذابیتش پر کرد. هرچند قبلاً همدیگر را ندیده بودیم، با گرمی به من خوشامد گفت و بلافاصله

شروع به صحبت در مورد همه چیز کردیم؛ از سیر تکاملی زبان انگلیسی گرفته تا تجربه اش در مناطق خطرناک آسیا و بعضی کارهای قبلی من روی عکس العمل های شیمیایی مغز در عشق رمانتیک.

بقیه مهمان ها هم به زودی رسیدند و ما سر جاهایمان روی صندلی های تاشو رو به بار کوچکی نشستیم که پر از گل های زنبق بود. مبهوت زیبایی عروس شده بودم. موهای عنابی اش با تاجی گل از گل فراموشم مکن آراسته شده بود و با آن چشمان درشت آبی اش مثل عروسکی چینی، ظریف و زیبا به نظر می رسید. سوزان مانند هلن^۱ اسطوره ای، صورت زیبایی داشت که می توانست هزاران کشتی جنگی را به دنبالش بکشاند. این قدرت هلن و انرژی داماد، کاملاً به هم می آمد. عروس مجذوب شاهزاده اش شده بود، یکسره لبخند می زد و با شادی هر چه تمام تر بله را گفت.

یک نفر فلوت می نواخت. دیگری داشت شعری آپاچی می خواند. عروس و داماد از میان صندلی های ما می گذشتند و ما از بطری های کوچکی که روی صندلی هایمان گذاشته بودند، برای شان حباب می ساختیم و به سمتشان فوت می کردیم. بعد نوبت جشن شد: فهرستی از غذاهای میزبان ایتالیایی، دیس های کاواتلی مارینارا^۲، آنتی پاستو روستیکو^۳، صدف دریایی، سوسیس، جوجه فرا دیاولو^۴ در میان بادکنک ها، شیرینی ها و نوشیدنی ها، روی هر میزی دیده می شدند. دی جی آهنگ های قدیمی اجرا می کرد. پاتریک و سوزان در میان ما می چرخیدند و شادمانی از آن ها می تراوید.

۱. هلن دختر زئوس و لدا و همسر پادشاه بود، که شاهزاده ای از تروا او را دزدید و عامل جنگ تروا شد. م.